



شماره سی و پنجم

خرداد ۱۴۰۱

فصلنامه
پژوهشی
مطالعات
فرهنگی و ادبی

فہرست مطالب:

- ۳ رؤیا (بخش آخر) صفحہ ۳
- ۷ دیوانہ (بخش چہارم) صفحہ ۷
- ۱۰ درسی از خلوص (تجربہ شبدا) صفحہ ۱۰
- ۱۱ چشمہ جنون صفحہ ۱۱
- ۱۳ ایزدبانوی سحر (بخش نخست) صفحہ ۱۳
- ۱۶ خدا سادہ است صفحہ ۱۶
- ۱۷ خوراک جادویی صفحہ ۱۷
- ۲۲ درسی از مولانا صفحہ ۲۲



رؤیا (بخش نخست)



در بخش‌های قبلی، تاریخچه رؤیا را بررسی کردیم. در این قسمت دیدگاه‌یک نسبت به رؤیا را بررسی می‌کنیم.

اگر از دیدگاه‌یک به این موضوع نگاه کنیم، باید بگوییم همانطور که در نوشته‌های پیشین بررسی شد، طبیعت معنوی رؤیاها به اندازه‌نوع بشر قدمت دارد. رؤیت‌های شبانه



آدمی به‌انگیزه‌های قدرت، احساسات، خواسته‌ها و دارمای زندگی روزمره اشاره دارد که در خلال ساعات بیداری سرکوب شده‌اند. رؤیاها نمی‌توانند معنوی باشد، اما می‌توانند کانالی برای دریافت سیگنال از استاد درون و ارسال سیگنال به سوی او باشد. از آنجا که رؤیاها طی یک روند واکنشی سیستم ذهن و سیگنال‌های ارتعاشی روح شکل می‌گیرد، ما باید آگاهانه به رؤیایمان توجه کنیم.

جهان رؤیا به همان نسبت که وسیله‌ای برای فهمیدن زندگی است، می‌تواند به ما پیام‌هایی را هم بدهد و به نوعی‌یک‌ویدیا هم باشد. خردمندان قدیم‌یک بر این عقیده بودند که اگر کسی راز رؤیاها را دریابد، خود به خود به آزادی می‌رسد.

به طور کلی می‌توان گفت که تمام فعل‌وانفعالات و واکنش‌های درونی که در طبقه‌اثری اتفاق می‌افتد و در کالبد اثری و احساسی ما ثبت شده و به آن واکنش نشان داده می‌شود، رؤیا است.

علم اغلب ادعا می‌کند که خواب نوعی رهایی از حافظه سلولی است. یک واقعیت دیگر هم که شناخته شده است این می‌باشد که هنگام خواب، تعادل دوباره در عناصر شیمیایی، نیروی حیات و نظم عمومی بدن به‌انجام می‌رسد. بنابراین علاوه بر جنبه معنوی، از لحاظ فیزیکی هم خواب به جسم ما که همان معبد روح است کمک می‌کند.



فست زبده اکبر
ماهی نامه



رؤیا (بخش نخست)



بین وضعیت رؤیا و وضعیت بیداری ارتباطی وجود دارد، زیرا که بافت رؤیا از داده‌هایی است که در هنگام بیداری به عاریت گرفته شده است. رؤیا به صورت زنجیره‌ای اتفاق می‌افتد و به دلیل واکنش کالبد اثری و جهان اثری که در درون ما وجود دارد، رؤیاها شکل می‌گیرند و تبدیل به یک دروازه و یک معبد می‌گردند.

رؤیاها در دوران عصر طلایی بشر اصلاً وجود نداشت، چون بشر دارای استعداد ذاتی خروج از جسم و نیروهای طبیعت بود. او به راحتی می‌توانست در جهان‌های درون سفر کند. رؤیاها در دوران عصر نقره شکل گرفتند. بشر دوران عصر طلایی مانند بشر عصر کنونی نبود. در دوران عصر طلایی دریاچه‌های چشم معنوی و چاکراها کاملاً باز و بدون محدودیت بود. بعد از آمدن عصر نقره کم‌کم این دریاچه‌ها بسته شد. واکنش‌های درونی به سطح جهان اثری رسید.



این واکنش‌ها به علت طبیعت فرآیند کالبد لطیف اثری رؤیاها را شکل داد و بشر از مرحله بیداری معنوی کم‌کم به مرحله کما و خاموشی معنوی سقوط کرد. بنابراین رؤیاها آن بافت و واکنش‌های درونی و دارمای زندگی ما هستند که در تجربیات ما تبدیل به تصاویر و نوعی واقعه در رؤیا می‌شوند. در واقع جهان رؤیا به همان نسبت وسیله‌ای برای فهمیدن زندگی حال، گذشته و آینده است.

رؤیا همچنین، یکی از سه وضعیت آگاهی است که در آن آگاهی مبهمی داریم. در طی این وضعیت رؤیا همه چیز را بدون ارتباط و جدا از هم درک می‌کنیم و هنگام بیدار شدن معمولاً به اتفاقی که افتاده است، هوشیاری نداریم.

رؤیا یک کانال از درون و از طریق کالبد اثری است که دروازه ورودی آن کالبد اثری است، ولی به جهان اثری ختم نمی‌شود، بلکه جهان اثری آن را خلق می‌کند. اشکال، تصاویر و سناریوهایی که در درون و بیرون برای ما اتفاق می‌افتد که جهان اثری آن را برایمان خلق می‌کند، آنها در حقیقت واکنش‌های درونی ما

ما هستیم
فلسفه زندگی

رؤیاها (بخش نخست)



در هر سطحی که باشند، رؤیا هستند.

این سؤال همیشه برای همه مطرح است که چرا تمامی موجودات می خوابند؟

این امر شامل گیاهان و حتی معدنیات نیز می شود، زیرا ثابت شده است که گیاهان هم صاحب آگاهی هستند و ساعاتی از شبانه روز را در خواب به سر می برند. از آنجایی که سنگ ها و معدنیات نیز وضعیت معینی از آگاهی روح می باشند، پس آنها هم نیاز به خواب دارند. خواب

یک عادت است. رفتاری که قطعاً بنا بر قرارداد، یک ضرورت برای بقا محسوب شده است.

بعضی افراد معمولی خیلی بیشتر از آنچه نیاز دارند می خوابند، زیرا خواب شیوه بسیار سهلی است جهت گریز زدن و فرار از جهان های واقعی، آن هنگام که فشار و دارمای زندگی بر او سنگینی می کند و هنگامی که تنش های فکری غیر قابل تحمل می شوند، یا به ترتیبی شوق خود را در یکی از جلوه های زندگی می بازد، احتمالاً آرزوی خواب



به هوشیاری اش خطور می کند. وقتی که انسان از لحاظ دارمای زندگی بیرونی و فیزیکی از آرامش و نشاط برخوردار باشد، ادراکات او در رؤیاها تحت تأثیر تصاویری قرار می گیرد که خود را در قالب نمادها عرضه می کند و نمایش هایی را در صفحه درون به اجرا در می آورد.

این نمایش ها معنی اصلی پیامی را که رؤیا در بر دارد، تحریف می کند و از درک محتوای آن جلوگیری می کند. این یک کشف از جانب اک یا همان نور و صوت نیست. از گذشته های بسیار دور بشر دریافته است که لازم است این نمادها،

رؤیاها (بخش نخست)



به شکلی منطقی و قابل فهم تفسیر شوند. مطالعه و تعبیر رؤیاها همیشه با جنبه‌هایی تفکیک ناپذیر مثل آیین‌های اسراری تمدن‌ها، ادیان و مراسم جادویی همراه بوده است و از جمله ابزارهای قدرتمند پادشاهان، کاهنین، کشیش‌ها و ساحرین محسوب می‌شد، زیرا شفای یک پدیده الهی یا جادویی قلمداد می‌شد و منشأ بیشتر بیماری‌ها نیز به اهریمنان یا خشم خدا، نسبت داده می‌شد. ایملفوتپ و اسکولاپیوس، هر دو موجوداتی فانی بودند که بدون شک در طب دوران خود تبحر داشتند. آنها بعد از مرگشان به عنوان خدایان شفادهنده در مصر و یونان قدیم مطرح شدند.



رؤیاها در غالب موارد، نقش فشارسنج را بازی می‌کنند؛ هم افشاگر وضعیت سلامتی ما هستند و هم نشانگر درجه شکوفایی معنوی ما. دراک می‌توان گفت که رؤیاها آینه شادی و غم‌های ما هستند. آدم‌ها غم‌ها و شادهای خود را به رختخواب می‌برند و آن را روی بالش خود رها می‌کنند تا شبانگاه در رؤیا شکل بگیرند و آنها را در وضعیتی تکان دهنده، گاه افسرده و گاه مسرت‌بار رها کنند. این وضعیت رؤیای شبانه ما و اسرار رؤیاها است. بر هر دانش‌پژوه‌ای واجب است که دو سال را صرف مطالعه و تحقیق در رؤیاهای خود کند تا به این مقوله کاملاً مسلط گردد.

برکت باشد



دیوانه (بخش چشم‌سار)



آغازی جدید برایم گشوده شده بود، اما من درک درستی از آن نداشتم. همه چیز تغییر کرده بود. هیچ چیزی شبیه سرزمین دیوانگان نبود.



نوعی دلتنگی خاص در وجودم بیدار شده بود. چشمان دیوانه و سخنان او را دیگر نمی شنیدم، اما دیوانه راهی را برایم آشکار نموده بود که چگونه با پادشاه سرزمین دیوانگان سخن بگویم.

چون او ندای جاویدان تمامی سرزمین‌ها بود. دیوانه از آن پادشاه ابدی برایم سخن گفته بود.

او در تمامی سرزمین‌ها هستی دارد و در تمامی مخلوقات بیدار بیدار است. هر زمان به کمک نیاز داشتی او را صدا کن به یاری‌ات خواهد آمد.

او بی شکل است، اما جوهر تمامی اشکال است. او بی صداست، اما بطن و چشمه تمامی اصوات است. او نوری است در تمامی نورها... او پادشاه خوبان است.

در تمامی سرزمین‌ها می گردد تا مخلوقات خدا را یاری دهد.

سرزمین ناخشنودان مملو از آدمها بود. آنها فقط به این سو و آن سو می دویدند. چهره‌هایشان بی نور بود، اما مضطرب. شب‌ها می خوابیدند و روزها می دویدند. آنها در جستجوی آرزو بودند. آرزوها آنها را بلعیده بود.

در این افکار بودم که ناگهان فرشته‌ای بر من ظاهر شد. بال‌های سفید و چهره‌ای نورانی داشت، اما نور او چون نور سرزمین دیوانگان نبود.

او در آسمان ایستاده بود و به من لبخند می زد.

او را نگریستم، اما تعجب نکردم.

بنا بر این پرسید: «آرزوی تو چیست؟»



ما هفت نامه
فصل نهم



دیوانه (بخش چهارم)



گفتم: «آرزویی ندارم».

گفت: «چگونه بدون آرزو زندگی می کنی؟»

کسی که آرزو ندارد، مرده است».

گفتم: «من اهل این سرزمین نیستم».

گفت: «پس از کدام سرزمینی؟».

گفتم: «دیوانگان».

با شنیدن نام سرزمین دیوانگان ناگهان
چهره او تغییر کرد. بال هایش تاریک شد و به
شکل جانوری زشت و هراسناک تبدیل شد.

او مرا مهیب زد: «در سرزمین من چرا وارد
شدی؟ اینجا طلسم من حاکم است».



فهمیدم این همان آرزو است که دیوانه گفته
بود چون جانوری است که آدمیان را در
سرزمین ناخشنودان می بلعد.

ابتدا ترسیدم، لرزیدم. صدای رعب انگیز او
هراسناک بود.

ناگهان از درونم صدای بی صدا برخاست:

«من همیشه با تو هستم».

صدا گرم و نیرومند بود.

آن صدای پادشاه سرزمین دیوانگان بود، پادشاه خوبان ...

هراس و ترس دور شد و آن صدا از وجودم برخاست و به هیولای آرزو پاسخ داد:

«هیچ حیاتی به جز سوگماد وجود ندارد. او تنها آرزو و تنها عشق ازلی روح است. سوگماد حیات
است، اما آرزو تنها فعلی زودگذر در زندگی آدمیان است. روح می آموزد تنها
راه یافتن شعف حقیقی، بودن در حیات آن ازلی است، بنابراین آرزو را

ما هم نام
ما هم نام



دیوانه (بخش چهارم)



کنار می نهد و به جای آن قلبش را پذیرای آتش مقدس می کند که همان عشق پرودگار است.
آرزو ناگهان محو شد و من آموختم که چگونه در سرزمین ناخشنودان، روح اسیر می شود و
چگونه رهایی را حاصل خواهد نمود...



بنابراین زمزمه کنان به سمت سرزمین دیوانگان بازگشتم و پارو زدم تا داستان و تجربه ام را
برای دیوانه تعریف کنم...

امواج تغییر نمود. رودخانه خدا آغوشش را مجدداً برایم باز نمود. با شادی و قدرت پارو
می زدم. صدای چکاوک‌ها و پرنده‌های آسمانی، خوش آمدگوی من بود. رودخانه طلایی خدا
آشکار شد و در کنار رودخانه دیوانه را دیدم که منتظر من بود.

برکت باشد

اصلاحی: با عرض پوزش از خوانندگان گرامی، در ابتدای بخش سوم (شماره پیشین) این مطلب
جا افتاده بود:

در مسیر رودخانه خدا بر زورقی که با همت خود ساخته بودم، پاروزنان به سمت سرزمین
ناخشنودان عازم شدم

دیگر تنها بودم تنهای تنها

دیوانه آنجا نبود...

ما همت نام
فست بر زورق کت



درس از خلوص

تجربشدا



چند سال پیش پدر و مادرم برای دوران بازنشستگی باغی خریدند و آخر هفته‌ها به آنجا می‌رفتیم. چون نمی‌خواستم فشاری متحمل بشوند، اغلب آشپزی، تمیزکاری و جمع‌وجورها را انجام می‌دادم.

به خاطر سرعت بالایی که در انجام کارها دارم، معمولاً دیگران کمتر مشارکت می‌کنند و من مشکلی نداشتم.



بعد از چند ماه، سر و کله‌اشنایان و اقوام هم پیدا شد. کارهای من زیادتیر شد، به طوری که وقتی باغ را ترک می‌کردیم از شدت کار، کمردرد داشتم. همسرم اعتراض داشت و می‌گفت خودت را خسته نکن. پاسخ می‌دادم این کار کوچکی برای پدر و مادرم است. دیگران کمتر مشارکت می‌کردند و می‌گفتند چون من بسیار سریعم، مزاحمش نمی‌شویم.



یک شب با یک شیلنگ آب در دست و جارو در دست دیگر، کف آشپزخانه باغ را می‌شستم و درونم غر می‌زدم که چه پررو هستند و این چه وضع هست ...

صدایی خطابم داد: انجام نده! چرا؟ این سؤالی بود که برایم پیش آمد. یک کلمه پاسخ شنیدم: "خلوص"

با تن خسته و جارو و شیلنگ در دست، استاد به من درسی ارزشمند داد.

گاهی فکر می‌کنیم که از همه کناره بگیریم و ساعت‌ها مراقبه کنیم، اما اک و استاد درون از بطن تجربیات روزمره و انتخاب‌هایمان، به ما آموزش می‌دهند و شبداها را تربیت می‌کنند.

من نیازمند یادگیری درس خلوص بودم.

برکت باشد

راست باشد



چشمه حبوس



روزی روزگاری، گذر عاشقی دل خسته به لب چشمه‌ای فرح‌بخش و دلگشا رسید. جوان عاشق از فرط تشنگی از پای افتاده بود و لبانش چون خاک بیابان خشک بود. تا که چشمه را یافت، خود را به بالای آن رسانید. نظری در آب افکند و دست را برد تا جرعه‌ای از آن آب فرح‌بخش بردارد و رفع عطش کند.



ناگه چشمانش به تصویری در آب چشمه افتاد. آری آن صورت، از آن خودش نبود بلکه تصویر معشوقش را دید که به او می‌نگرد. پس دستش را عقب کشید و در آب نبرد تا مبادا تصویر عشقش از بین برود. نشست و خیره در چشمه ماند و اشک و آه و فغان جاری ساخت.

ساعتی گذشت. پیری به لب چشمه رسید و خواست تا مشکش را پر آب کند که ناگه عاشق قصه ما، مجنون گشت و تیغ از نیام کشید و بر گلوی پیر مرد نهاد و گفت: «اگر دست در چشمه بری، به خدایم قسم که خونت را در دم می‌ریزم».

پیر تسلیم شد و بالکنت گفت: «جوان چه می‌کنی؟ مگر این چشمه از آن توست که مرا از آن منع می‌کنی؟».

مجنون گفت: «خیر، از من نیست ولی تصویر معشوقم در آن افتاده است. پس نمی‌گذارم کسی از آن بنوشد».

پیر گفت: «تو خود نیز تشنه لب به نظر می‌آیی. حداقل خودت جرعه‌ای بنوش».

مجنون گفت: «خود نیز نمی‌نوشم. هر کس دست در این آب برد، معشوقم می‌گریزد. مرا آن چنان

عشقی از او در سینه محبوس است که نوشیدن بر من حرام است.



بانهت نام



چشمک عشق



آب نمی خواهم، عشق او کفایت می کند مرا. تا خون در رگ دارم، پای این عشق و پای این چشمه می ایستم تا عشقم را به او ثابت کنم. تو هم اگر چون من عاشق بودی، چنین می کردی. آخر تو چه دانی که عشق چیست؟ عاشقی چیست؟ معشوق کدام است؟ آخر تو را با نبرد دلیران چه کار؟ اگر ذره ای عطش عشق را چشیده بودی، چون من به پای این چشمه پاسداری می دادی. برو عاشقی کن پیر مرد تا چون من جوان شوی.»

پیر لختی درنگ کرد و گفت: «ای جوان تا کی می خواهی در کنار این چشمه بنشینی با لب تشنه؟ دیر یا زود از پای می افتی. کمی تعقل کن.»

مجنون پاسخ داد: «اگر عقل می داشتتم که مجنون نامیده نمی شدم.»

پیر گفت: «آخر این چه رسمی است که تو داری که نه خود می نوشی و نه می گذاری تا دیگران بنوشند.»



مجنون پاسخ داد: «رسم عاشقی و جنون.»

پیر گفت: «در این گذر عمرم چون تو بسیار دیده ام. تشنگانی که خود ننوشیده اند و مانع نوشیدن دیگران هم هستند. آنان فقط چشمه را نشان می دهند و می گویند تصویر معشوق را یک بار در آن دیده اند. پس آن چشمه، مقدس است و نباید به آن نزدیک شد. حاشا که نمی دانند که تصویر معشوق فقط ظاهر اوست، نه تمام او. عشق او در صورت زیبایش خلاصه نمی گردد.»

آخر آنکه خود از عشق نوشیده باشد، لاف از عشق نمی زند و فقط از عشق نمی گوید، بلکه با عشق او، سخن از او بر لب می راند. ولی تو فقط از عشق می گویی.

سخن گفتن با تو بس است. بهتر است زودتر به سر چشمه بعدی بروم. کمی دور است، اما مجنونی چون تو، بر سر آن نیست.»

برکت باشد

ما هفت نامه
فصل نهم
بخت و اقبال



(بخش نخست)

ایزد بانوی سحر



ایسیس (ایزیس یا آیزیس) الهه طبیعت، باززایی، ازدواج، تجسم ماهیت سحر و جادو و یکی از محبوب‌ترین الهه‌های مصر باستان به‌شمار می‌رود. او خواهر و همسر اوزیریس بود (در مصر باستان خواهر و برادر با هم ازدواج می‌کردند) و از او صاحب فرزندی به نام هروس گشت. در یونان باستان با یو مطابق است. نام ایزیس به گفته پلوتارک به معنی «دانش» است. ایزیس به صورت یک زن با یک دیسک خورشید شکل در بین شاخ‌های گاوی بر روی سرش مجسم می‌شود.

ایسیس در اساطیر مصر باستان به عنوان الهه جادویی شناخته شده است. ایسیس در اصل یک الهه جادویی بود. او گاهی به عنوان دستیار در آیین جادویی در بعضی از سنت‌های پاگانیسم (ادیان قبیله‌ای) معاصر نیز به کار می‌رود.



ایزیس خدای مهر و مادری بود که به همه عشق می‌ورزید. گفته می‌شود که او بیماران را شفا می‌داد و از کودکان حفاظت می‌کرد. مصریان او را به عنوان محافظ و مادر فرعون می‌شناختند. تصویر او به همراه خواهرش نفتیس، در بسیاری از تابوت‌های باستانی مصر ترسیم شده است. تصور می‌شد که این نقاشی‌ها از مردگان در برابر ارواح شیطانی محافظت می‌کنند. چهار مجسمه ایزیس از مقبره توت‌عنخ‌آمون محافظت می‌کردند.



پرستش ایزیس در مصر باستان در دره رود نیل تا انتشار دین عیسی رونق داشت و معبد وی در شهر فیله تا زمان ژوستینین، امپراتور روم در سده ششم میلادی، بر پا بود و به دستور این امپراتور به کلیسای مسیحی تبدیل شد. ایزیس در تصویرها مانند زنی نمایان

می‌شد که تاج بر سر گذاشته و این تاج از نام وی حکایت می‌کرد و در زمان بعدی در بالای سر وی یک قرص خورشید میان دو شاخ همراه دو بال جای گرفته است و ایزیس را سپس در شمایل گاو ماده با تنه انسان نمایان ساخته‌اند و وی را در این هیکل به هاتور تشبیه نموده‌اند، اما پلوتارک راجع به این شمایل افسانه دیگری نقل کرده و توضیح داده است که وقتی

هروس پسر اوزیریس تصمیم گرفت با عموی خود، ست، جنگ و نبرد نماید،

بانه نام



(بخش نخست)

ایزد بانوی سحر



مادر وی از این جنگ و از این انتقام جویی ممانعت کرد. هروس از این اقدام مادر خشمگین شد و سر وی را از تن جدا نمود و تات در این امر مداخله کرد و یک سر گاو به جای سر ایزیس قرار داد.

در ادامه، داستان ایزیس و اوزیریس را می خوانیم.

نوئیت، مادینه خدای آسمان، و سیبو، نر خدای زمین، پنهان از رع با هم زناشویی کردند، زیرا می دانستند که او به آن دو اجازه زناشویی نخواهد داد. وقتی رع از کار آنان آگاه شد، سخت



خشمگین شد و وردی جادویی بر نوئیت خواند تا او را از داشتن فرزند، در هر ماه و سالی که باشد، محروم کند. او خواست بدین گونه نوئیت را که بی اجازه او زن سیبو شده بود، کیفر دهد.

نوئیت سخت غمگین و نومید گشت، زناشویی که به فرزند آوردن نینجامد چه شوری دارد؟

لیکن تحوت را دل بر نومیدی و غم او سوخت و با ماه یک دست نرد باخت و از او برد. بازی را از سر گرفتند و باز تحوت برد. پس از چندین دست بازی چون تحوت همواره برنده می شد، ماه را به اختیار خود در آورد و او را بر آن داشت که یک شصت و دوم آتش ها و روشنایی خود را به او بدهد تا با آن بتواند پنج روز کامل بسازد.



این پنج روز به هیچ یک از ماه های سال تعلق نداشت و خارج از سال و تقویم بود، چندانکه نوئیت می توانست در این روزها فرزندان بی آورد و بدین گونه جادوی رع را درباره فرزند نی آوردن خود باطل کند. او پنج فرزند یکی پس از دیگری به جهان آورد.

در نخستین روز از پنج روز، نوئیت، اوزیریس را در شهر تبس به دنیا آورد. او چهره ای زیبا، رنگی تیره و اندام هایی درشت داشت و بالایش بیش از پنج متر بود.

به هنگام زادنش آوای اسرار آمیزی در گوش ها پیچید که: «سرور سراسر

بازمانده است



(بخش نخست)

ایزد بانوی سحر



جهان و همهٔ جهانیان به جهان آمد. از همه جا فریادهای شادی برخاست، لیکن به زودی گریه و زاری جای بانگ شادی و سرور را گرفت، زیرا ندای غیبی به پیشگویی خود ادامه داد و گفت که بدبختی‌های بزرگی در انتظار نوزاد است. مردی

پامپلس نام در شهر تبس که برای آوردن آب به پرستشگاه رفته بود، ندایی شنید و این بار تنها او این ندا را شنید که به او فرمان داد برود و همه را از زادن اوزیریس، شاه بزرگ و نیک‌خواه همهٔ جهان، آگاه کند. پامپلس این فرمان را انجام داد و بدین سبب خدایان سرنوشتی شگفت انگیز برای او تعیین کردند و او را به پروردن و بزرگ‌کردن اوزیریس برگماشتند.



رع نیز در جایگاه خود این نداها را شنید و در دل بسیار شادمان شد، زیرا مدتها بود که نوئیت را بخشیده بود. نبیره‌اش را به نزد خود خواند و او را چنان که شایستهٔ وارث تخت و تاجش بود، پرورد.

در دومین روز از پنج روز هوریس، در سومین روز ست، در چهارمین روز ایزیس و در آخرین روز نفتیث زاده شدند. اینان فرزندان نوئیت و نوادگان رع بودند.



فصل نهم
ماهی نامه



خدا سادہ است



سال‌ها پیش در کوهستان‌های زاگرس مردمانی زندگی می‌کردند که هر سال آمدن بهار و وداع با زمستان سخت را جشن می‌گرفتند. آنان آتش‌ها را روشن می‌کردند و به دور آن می‌رقصیدند و معتقد بودند که آتش، هیمای زندگی و نور و روشنی است که ارمغانی برای بهار است.

مردمان زاگرس به خاطر وضعیت کوهستان، دارای هیكلی قوی و تنومند بودند. در آن میان مردی قوی هیكل بود که چشمانی نافذ به عمق اقیانوس داشت. او سفیر روحی بود که تعدادی از مردم آن زمان را با تعالیم اک آموزش می‌داد.



در یکی از روزهای جشن بهاری او تصمیم گرفت به میان مردم برود و در جشن و شادی شرکت کند. جمعیت زیادی در مکانی که از قبل برای جشن آماده شده بود، حضور داشتند. تعدادی می‌نواختند و آوازها سر می‌دادند و تعدادی هم با رقص و پایکوبی هم‌نوایی می‌کردند.

همه غرق در شادی و رقص و نوشیدن بودند. در کنار شادی‌ها، پیرمردی می‌گذشت که بالن‌هایی برای شادی می‌فروخت. هیچ‌یک از افراد حاضر توجهی به او نداشتند و همه مست آواز و جشن و پایکوبی بودند.



آن سفیر روح ناگهان جمعیت را ترک نمود و به نزد آن پیرمرد رفت. مقداری سکه به او داد و بدون هیچ خریدی دوباره به جای خود بازگشت.

او به شاگردش گفت: آیا خدا را می‌بینی؟

او همین جاست، در میان شادی‌های ما. او به همین سادگی به کنارمان می‌آید و می‌گذرد! در عمق جشن و شادی‌ها، مردمان تنها خود را می‌بینند و از عشق خالص خدا بی‌بهره‌اند.

خدا ساده است و عشق او هر لحظه در کنارما چون نسیم می‌آید و می‌رود.

آیا می‌بینی؟

برکت باشد

صفحه ۱۶

فلسفه زندگی با تعالیم اک
ما



خوراک جاوه



بنابر افسانه‌ها وقتی طاعون در شهر یوگیاکارتا در جزیره جاوه در اندونزی دیده شد، پادشاه به اهالی شهر دستور داد تا خوراک "سایورلده" بپزند و ۴۹ روز در خانه بمانند.



طاعون از میان رفت و این رسم و سنت تا امروز ادامه پیدا کرده است.

سایورلده (Sayur lodeh) نوعی خوراک ساده سبزیجات است که از هفت ماده اولیه اصلی در شیر نارگیل همراه با ادویه تهیه می‌شود. البته در مجمع الجزایر مالایی شیوه‌های گوناگونی برای طبخ سایورلده وجود دارد.

کارشناسان تغذیه که این غذا را بررسی کرده‌اند به فواید بهداشتی افزودنی‌هایی مثل زنجبیل تایلندی که خاصیت ضدالتهابی دارد، پی برده‌اند. آنها گمان دارند که چنین غذایی که از مواد اولیه آسان‌یاب در هر فصل تهیه می‌شود خوراکی ایده‌آل برای دوران بیمار و قرنطینه و ایام پس از آن است.

اما نکته مهم در فرمان پادشاه برای طبخ سایورلده نوعی دعوت به همبستگی اجتماعی بود. این که همه اهالی شهر هم زمان یک خوراک را بپزند حس هماهنگی و همدلی نیرومندی ایجاد می‌کرد.



یک معمار و معلم و دانشجوی میراث فرهنگی جاوه می‌گوید: «همانند جنبه‌های بسیاری از باورهای مردم جاوه، هدف

این کار هم پرهیز و جلوگیری از بداقبالی بوده است. جلوگیری از اتفاق‌های بد و شوم بر هر نوع دستاورد و میل شخصی اولویت دارد. مردم جاوه فکر می‌کنند که اگر مانعی در کار نباشد، هستی می‌تواند از خودش مراقبت کند».

خوراک‌های جاوه‌ای سرشار از نمادها و سمبل‌های گوناگون است.

با هم تمام
فست زنده بمانیم



خوراکی‌های



برای مثال، ناسی تومپینگ ترکیبی از گوشت و سبزیجات است که برج قیف‌مانندی از برنج زرد رنگ در کنار آن قرار داده می‌شود. نحوه چیدمان و ارائه این غذا چنان است که انگار تصویری از جهان از دیدگاه خداوند است.

ناسی کونینگ غذایی است با برنج معطر زردرنگ که باور بر این است که باعث برکت خانه‌ها و محل‌های کار جدید می‌شود.



جامو، نوشیدنی زردچوبه‌ای هم نام خود را از واژه جاوه‌ای به معنای

"دعا برای تندرستی" گرفته است و باور بر این است که نوشیدن آن باعث آرامش می‌شود.

"سایورلده" نمادهای زبان‌شناسی و عددشناسی هم در خود دارد. هر کدام از این هفت ماده اولیه اصلی که به شیر نارگیل افزوده می‌شوند، معنایی نمادین دارند که برگرفته از صدای هجاهای نام هر کدام به زبان جاوه‌ای است؛ ملینجو (میوه‌ای شبیه زیتون)، برگ ملینجو، چایوت (نوعی کدو)، لوبیا سبز، بادمجان، جک فروت و تمپه (از فراورده‌های سویا).

در زبان جاوه‌ای، وونگو در واژه

ترونگ وونگو (بادمجان) به معنی

ارغوانی است، اما هم‌چنین معنایی

مثل "بیداری و آگاهی" دارد؛

لانیارد رکنگ لانیار (لوبیا سبز)

معنای "موهبت" دارد. وقتی این

هفت ماده غذایی را با هم ترکیب

می‌کنید چیزی شبیه به معجون

معجزه آسا می‌سازید.

آیین طبخ سایورلده مانند سنت سلامتی است که یک مراسم و جشن عمومی است که کیفورد گیرتز، انسان‌شناس آمریکایی، آن را یکی از عناصر اصلی فرهنگ مردم جاوه برشمرده است.

فست زنده است
با همه نام
با همه نام



خوراک جباتو



یکی از جالبترین ویژگی این مراسم سلامتی، سرنوشت‌باوری یا تقدیرگرایی است. سایورلده را بدون اینکه انتظار داشته باشند به چه صورتی در بیاید آماده می‌کنند.



جالب است که آماده کردن سایورلده کاری فردی و تنهایی نیست، نوعی واکنش به بلا و مصیبتی است که بر همه آدم‌ها چنگ انداخته است. تلاشی است برای تسکین و مرهم نهادن تا جایی که بشود. بر آنچه شاید اجتناب‌ناپذیر باشد.

مواد لازم برای تهیه آن تقریباً همه آن موادی است که هر روستایی اهل جاوه در دسترس دارد. آماده کردن این غذا هم خیلی آسان است: همه مواد را در قابلمه می‌ریزید و آن را روی گاز می‌گذارید. البته زمین‌های کشاورزی سرسبز که یوگیاکارتا را دربر گرفته است، سبزیجات لازم را برای روستاییان که دچار بیماری و طاعون یا آتشفشان می‌شدند را فراهم می‌کرده است.

در گذشته، طبخ این غذا را با نمایش دو نشان و نماد باستانی شروع می‌کردند. امروزه پختن آن بیشتر شبیه طبخ غذاهای معمولی است. با وجود شگفتی‌های زبان‌شناسی و عددشناسی مستتر در مواد اولیه آن تعجبی ندارد که عملی بودن و اگر نگوئیم دنیوی بودن آن به این رسم خوشایند جلوه‌ای دیگر بخشیده است.



هر چند پختن سایورلده آسان است، اما این خوراک ریشه‌های دیرین و درهم‌پیچیده‌ای دارد. بعضی محققان بر این باورند که این سنت به دوران اوج تمدن جاوه مرکزی در قرن دهم بازمی‌گردد؛ دورانی که لده، ساکنان شهر را در سال ۱۰۰۶ و در زمان فوران شدید آتشفشانی کوه مراپی، نجات داد و در امان داشت.



خوراک جباتو



بعضی از تاریخ نگاران آداب غذا، قدمت سایورلده را حدود قرن شانزدهم می دانند، یعنی پس از آنکه اسپانیایی ها و پرتغالی ها لوبیا سبز را به جاوه بردند. هنوز بسیاری اصرار دارند که این "سنتی کهن" است که در قرن نوزدهم از نو ابداع شده است. در آستانه قرن بیستم بسیاری از روشنفکران یوگیاکارتا در متن بیداری ملی اندونزی بودند، دورانی که بسیاری از اسطوره های ملی بازیافته و دوباره احیا و گرامی داشته شد.

با همه این احوال، افسانه سایورلده اوایل قرن بیستم گسترش یافته است. یکی از معروف ترین نمونه ها مربوط به سال ۱۹۳۱ می شود که در دوران سلطنت هشتمین سلطان یوگیاکارتا، جاوه به مدت دو دهه دچار چندین موج همه گیری طاعون خیارکی شد.



منابع تاریخی نشان می دهند که خوراک سایورلده در سال های بسیاری هم در برابر بحران های

گوناگونی که پیش آمده بود، طبخ می شده است. و ماجرا وقتی پیچیده تر می شود که با گذشت زمان سایورلده در تمام مجمع الجزایر مالایی یا هند شرقی غذای محبوب همگان می شود. تا جایی که یافتن اینکه چه زمانی و چرا و چگونه این غذا تکوین پیدا کرد، دیگر کار آسانی نخواهد بود. به تازگی و به دلیل همه گیری کووید ۱۹ دستور طبخ سایورلده در شبکه های اجتماعی، باز نشر شده است.



منطقه یوگیاکارتا موقعیتی نامتعارف در اندونزی دارد؛ نوعی پادشاهی خودمختار در میان یک جمهوری. سلطان فعلی علاقه مند است که به عنوان نمادی از نوگرایی و تجدد شناخته شود و می خواهد تا خودش را از خرافات مربوط به طبخ این غذا برکنار بدارد.

فرزندان
با همه نام
است



خوراکی که جرات تو

عدم تأیید چنین سنت‌هایی از طرف سلطان با توجه به مخاطرات سیاسی موجود قابل فهم بوده است. هرچند موارد قطعی ابتلا به این بیماری در یوگیاکارتا خیلی کم است، اما موقعیت جالبی نخواهد بود که سایورلده به عنوان واکنش اصلی سلطان به این بحران قلمداد شود.



هرچند منطق پشت این ماجرا قابل قبول می‌نماید، اما هیچ تغییری در اشتیاق مردم به سایورلده ایجاد نمی‌کند. مردم یوگیاکارتا به این بحران همان‌طور واکنش نشان دادند که همیشه می‌دادند: با پختن سایورلده و برای آنها هم هیچ فرقی نمی‌کند که فرمان این کار را سلطان داده باشد یا هر کس دیگری.



فست زنگنه
با هم نام
ما

صفحه ۲۱



درس از مولانا



این علم‌ها و هنرها همچون شناخت و دیدن دریاست با پیمانہ.
گفت ما تمامی عادت‌ها و ویژگی‌های آدم را جزء به جزء همه را
بررسی کردیم، طوری که یک سرمو از دید ما غافل نشد، ولی باز
ذات آدمی را نشناختیم.



فرمود که اگر
شناخت به این
راحتی بود، احتیاجی
به مداومت و خویش انضباطی نبود.

مثلاً یکی به دریا آمد، غیر از آب شور و نهنگان و ماهیان نمی‌بیند
و می‌گوید این صدف‌ها و گوهرها کو؟

صدف به مجرد دیدن دریا
حاصل نمی‌شود، حتی اگر
هزاران پیمانہ از آب دریا را
جابه‌جا کنی، برای دیدن
صدف می‌باید که غواصی بلد



باشی، غواصی ماهرو چالاک نیز باشی و به عمق دریا بروی.

فراگیری علم‌ها، تخصص‌های گوناگون و هنرها

ماست



درس از مولانا



همچون بررسی دریا با پیمانهاست. این کثرتها، وحدت عالم را نشان نمی دهد.

بسیار کسان هستند که صاحب مال و زیبایی و هنر و آموزشها هستند، ولی اسراری بر آنها مکشوف و هویدا نمی گردد.



و بسیار کسان که ظاهر خوشایند و صورت زیبایی ندارند و سخنوری ندانند، ولی به اسرار آشنا باشند و به آن معنی ماندگاری برده باشند. در اینها، در عین فروتنی و تواضع یک بزرگی و اشراف مشاهده می شود.



تمامی هنرها و آرایشها چون تزیین قاب و پشت آینه هست. آنکه زشت رو باشد، توجه به قاب و پشت آینه و بسیاری کثرتهای گذرا کند؛ یعنی خویشتن را پشت دانشها، سخنها و علوم و ظواهر پنهان می کند.

و آن که خوب رو باشد و خلوص داشته باشد، فرزند ارادت

ما همنام

صفحه ۲۳



درس از مولانا



با خود روبه‌رو می‌شود، با صد جان و بی‌محابا و چنان است که او خود، آئینهٔ حق باشد، زیرا که او دیگر خودی ندارد و تماماً اوست. یکی از دوستان یوسف مصری از سفر آمده بود. یوسف از او پرسید که سوغات برایم چه آوردی؟ دوستش به او گفت: «برایت آئینه آورده‌ام که خوبی‌های خود را درو ببینی.»



بهترین سوغات جهت بردن به نزد روح الهی، بی‌خودبودن است تا آئینه‌ای شود از روح الهی.

آدمی در هر حالتی که مشغول باشد، روحش بدنبال معنا می‌باشد؛ مانند زنی که حامله است، او اگر در صلح، جنگ، خوردن، خوابیدن و غیره باشد، بچه در شکم او در حال رشد می‌باشد و الزاماً مادر متوجه نمی‌شود.

آدمی وقتی جرعه‌ای از حق می‌نوشد و ارتباطی درونی می‌گیرد و حضوری را درک می‌کند، دیگر نمی‌تواند مانند قبل زندگی کند و آن حضور را از یاد ببرد و مانند قبل زندگی کند.

درست مانند روستایی که به شهر آمد. مهمان

صفحه ۲۴

ما هفتاد و یک



درس از مولانا



شهری شد و برایش حلوا آوردند و با اشتها بخورد و به شهری گفت: «من شب و روز هویج می خوردم، الان که حلوا خوردم و طعم آن را چشیدم، لذت هویج از چشمم افتاد».

بعضی باشند که سلام دهند و از سلام ایشان بوی آید؛ یعنی معاشرت با ایشان دلتنگی انقباض آورد و ساکن کند.



و بعضی سلام دهند و سلام ایشان بوی عطر دهد؛ یعنی گشاده هستند و معاشرتشان آدمی را منبسط گرداند و رشد دهد. هر چه در درون باشد همان به بیرون تراوش می کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَسَزِدْكَ رَحْمَةً
بِأَمْنٍ

صفحه ۲۵

برنام بنی

نشریه **هامسا ماهنامه فرزندان اک** متعلق به بنیاد بنی فرزندان اک می باشد. این مؤسسه در کالیفرنیا آمریکا و چند کشور دیگر به صورت رسمی ثبت شده و دارای مجوز فعالیت می باشد. تمامی حقوق معنوی و مادی آثار فرزندان اک اعم از ترجمه کتاب سخنرانی و کتاب نوشته شده، مقالات، ست سنگ ها و کارگاه ها متعلق به اک (بنی) و بنیاد بنی فرزندان اک، از جمله کتاب های نوشته شده توسط بنیان گذار مؤسسه و متعلق به فرزندان اک است. بنابراین هر نوع استفاده از این آثار بدون هماهنگی با تیم مدیریت بنیاد بنی، تخلف معنوی محسوب شده و پیگیری خواهد شد.

مطالب این شماره نشریه برگرفته شده از مقاله ها و ست سنگ های اصلین برتر، مهدیس ها و آراها تاهای مجموعه بنیاد بنی، تجارب فرزندان، کتاب های اک، سایت های ویکی پدیا و خبری می باشد. این مطالب توسط تیم نشریه جمع آوری، ویرایش و به مقاله بدل گشته است.

افزون بر آن، مقاله ها و مطالب دیگر بر مبنای تحقیقات و دریافت های فرزندان اک و توسط ایشان تهیه شده است. ضمناً بعضی از تصاویر استفاده شده در مقالات توسط فرزندان اک طراحی و ترسیم شده است.

در صورتیکه که مایل هستید تجارب معنوی شما هم در شماره های بعدی نشر گردد، تجارب ارزشمند خود را به کاربری روابط عمومی در پیام رسان تلگرام ارسال بفرمایید. ضمناً چنانچه شعر، مقاله و یا مطلبی مرتبط با اک و یا مرتبط با مطالب نشریه، توسط شما تهیه شده است و مایل به انتشار آن در نشریه هستید، می توانید آنها را به همین کاربری ارسال فرمایید

همچنین می توانید نظرات و انتقادات خود را با ما از طریق همین کاربری یا ایمیل موسسه مطرح بفرمایید و یا برای آشنایی بیشتر با تعالیم بنی (اک)، ما را در وبسایت و صفحات شبکه های اجتماعی همراهی فرمایید.

وبسایت بنی : www.Bani-foundation.com

وبسایت کی اونکار : www.Ki-onkar.com

روابط عمومی : [T.me/Bani_Pr](https://t.me/Bani_Pr)

ایمیل روابط عمومی : Banifoundation.pr@gmail.com

لینک کانال های مجموعه : <https://linktr.ee/banifoundation>

برکت باشد

